

# تقلید انر فقیہ

بجٹی مختصر در اثبات و جوب تقلید انر فقیہ جامع الشرايط

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از جمله شبهاتی که از سوی جریان انحرافی احمدالحسن بصری مطرح می‌گردد، عدم وجوب تقلید عوام از فقیه است که در این جزوه مختصر به بررسی این شبهه پرداخته می‌شود. لذا بر اساس قرآن کریم ثابت خواهد شد که تقلید عوام از فقیه جامع شرایط واجب بوده و در صورت اعراض از فقیه و ارتکاب به معصیت و مخالفت با امر شارع مقدس، فرد غیر مقلد خاطی بوده و مورد عذاب قرار خواهد گرفت.

در نگاه اول، قرآن کریم مسلمین را به دو گروه؛ فقیهان انذار دهنده و مؤمنین انذار شونده تقسیم کرده و فرموده است: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»<sup>۱</sup> بر اساس این تقسیم بندی، جامعه مسلمین به لحاظ معرفتی به دو دسته تقسیم شده‌اند که بایستی عده‌ای به فهم و فقه رسیده و عده‌ای دیگر از فهم و فقه آنان استفاده کنند. لذا به التزام عقلی، تبعیت غیر فقیه از فقیه واجب است چرا که در غیر این صورت، این تقسیم بندی و دستور به تفقه و انذار بیهوده خواهد بود.

---

<sup>۱</sup> توبه، ۱۲۲.

## تفقه در دین

تفقه در دین به معنای فهمیدن تأویل دین<sup>۱</sup> است که می‌تواند مرحله‌ای فراتر از علم به دین و شناخت مسائل و مبانی آن باشد. لذا قرآن کریم و روایات معصومین (علیهم‌السلام) حکم به وجوب کفایی و لزوم دستیابی به تفقه در دین را صادر کرده و بر لزوم تبعیت عملی از فقهاء تأکید فرموده‌اند.

آنچه از آیه نفر مبنی بر وجوب تفقه و تقلید بر می‌آید این است که:

اولاً؛ با استفاده از لولای تحضیضیه در «فلولا نفر من کل فرقة طائفة»، وجوب نفر برای تفقه استفاده شده است.

ثانیاً؛ «لیتفقها فی الدین» به عنوان غایت نفر است که با توجه به وجوب نفر، وجوب تفقه نیز استفاده می‌شود تا هر کدام از نافرین؛ بر اساس استعداد خود به فهم و فقه دین دست یافته و بر اساس فقه خود مردم را انذار نمایند. طبیعی است که میزان و صحت فهم هر کدام با دیگری در یک سطح نخواهد بود اما با این حال خداوند متعال، انذار هر کدام از فقهاء را حجت دانسته به تبعیت از آنها دستور داده است. البته این سخن ناظر به هرمنوتیک نبوده و با دریافت و فهم شخصی متفاوت است زیرا در تفقه دینی، آنچه ضابطه استباط است، قواعد حاکم بر آن بوده و از هر

---

<sup>۱</sup> دعا النبوی، صلی الله علیه و سلم، لابن عباس فقال: اللهم علّمه الدینَ و فقهه فی التأویلِ اى فهمه تأویله و معناه. لسان العرب،

گونه تأویل، تفسیر و برداشت شخصی مبری می‌باشد. قابل توجه اینکه؛ روایات معصومین<sup>علیهم‌السلام</sup> نیز بر وجوب تفقه در دین تأکید کرده و فرموده‌اند: «عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ، وَ لَأ تَكُونُوا أَعْرَاباً؛ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِ اللَّهِ، لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ لَمْ يُزَكَّ لَهُ عَمَلًا».<sup>۱</sup>

ثالثاً؛ «لینذروا قومهم» غایت تفقه واجب و نفر واجب است، بر این اساس، انذار قوم نیز واجب خواهد شد. البته انذار به معنای ابلاغ بوده و مراد از آن ترساندن نمی‌باشد.<sup>۲</sup>

رابعاً؛ حذر در «لعلهم يحذرون» غایت نفر و تفقه و انذار واجب است، لذا به استناد دلالت آیه، وجوب حذر از انذار فقیه استنباط می‌گردد. البته توجه شود که منظور از حذر، حذر عملی است لذا توقع و مطلوب خداوند این است که مردم بعد از آنکه احکام الهی برای آنها بیان شد، عملاً متحذر شوند و این حذر و پرهیز جز با عمل به فتوای فقیه تحقق پیدا نمی‌کند. چرا که مراد از حذر عملی؛ حجیت فتوای مجتهد و لزوم قبول قول مجتهد به صورت عملی بوده و صرف التزام قلبی ملاک نمی‌باشد.

گاهی انذار کردن از باب دلالت مطابقه و گاهی از جهت دلالت تضمن و گاهی از طریق دلالت التزام است. همانگونه که بیان شد، آیه شریفه

---

<sup>۱</sup> کافی، ج ۱، ص ۷۵.

<sup>۲</sup> المُنذِر: المعلم الذي يُعْرِفُ القومَ بما يكون قد دهمهم من عدوٍّ أو غيره و أصل الإنذار الإعلام. لسان العرب، ج ۵، ص ۲۰۳.

صراحت در وجوب انذار برای فقیه دارد، لذا اگر مجتهدی بر حرمت و یا وجوب مطلبی فتوا داد، آن فتوا به دلالت تضمن، حکم الهی محسوب می‌شود و عدم اتیان آن، مستوجب عقاب خواهد بود.

شاید برخی به این بیان که فقاہت و اجتهادی که در صدر اول در زمان پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) مطرح بوده است، غیر از فقاہت و اجتهادی است که در زمانهای متأخر مورد نظر می‌باشد؛ چون فقاہت و اجتهاد در صدر به صورت سؤال از معصومین بوده است و در آن زمان اجتهاد مصطلح مد نظر نبوده است. بنابراین، آیه بر انذار فقیه دلالت ندارد تا بر حجیت فقاہت هم دلالت کند؛ بلکه، آیه بر حجیت نقل روایت و حجیت خبر واحد دلالت دارد و انذار فقیه در اینجا به معنی نقل روایت است به همان صورتی که از معصومین (علیهم‌السلام) شنیده است.

پاسخ اینکه که اولاً؛ از آنجا که در آیه شریفه، عنوان فقاہت در وجوب تحذّر اخذ شده است، آیه با نقل روایت و حجیت خبر واحد ارتباطی ندارد. دلیل اول اینکه، در حجیت روایت، التفات راوی به معنی روایت شرط نشده است، تا چه رسد به این که راوی، فقیه هم باشد؛ زیرا در نقل روایت، جز وثاقت راوی، چیز دیگری معتبر نیست و دوم اینکه لازم نیست که عنوان فقیه در نقل روایت بر راوی صدق کند؛ چون هرگز راوی با صرف نقل تعدادی روایت ولو اینکه معنی آنها را هم بداند، مستحق

عنوان فقیه نخواهد بود؛ زیرا روشن است که علم به یک یا چند حکم، در صدق عنوان فقاہت کفایت نمی‌کند، در حالیکه روایت او صحیح است؛ نتیجه این است که آیه شریفه، ارتباطی به حجیت روایت ندارد. و از سویی، وظیفه راویان، نقل روایت بوده. و وظیفه فقهاء، تفریع اصول است چنانچه امام رضا (علیه السلام) فرمود: «عَلَيْنَا إِقْنَاءُ الْأُصُولِ وَعَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ»<sup>۱</sup>. توجه شود که تفریع اصول کاری تخصصی بوده و از عهده ناقلان حدیث و عوام مردم خارج است.

ثانیاً؛ ماهیت فقاہت و اجتهاد به معنی معرفت احکام از روی دلیل، امر واحدی است که حقیقت آن با تغییر زمان متفاوت نمی‌شود و در زمان حاضر و صدر اول یکی است و در این معنی اختلافی وجود ندارد؛ بلکه تفاوت اجتهاد امروز و صدر اول در صعوبت و سهولت است؛ چون تفقه در صدر اول، به شنیدن حدیث بوده است و متوقف بر علوم و مقدمات مورد نیاز فعلی نبوده است. اما در زمانهای متأخر، اگر چه نیل به مرتبه اجتهاد بر مقدمات زیادی متوقف است، ولی این فرق به معنی متغیر بودن معنی اجتهاد نمی‌باشد. البته مسأله تعارض بین اخبار، هم در اجتهاد مصطلح مطرح است و هم در اعصار سابق بوده است. از این روی، در

---

<sup>۱</sup> وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۶۲.

مورد تعارض اخبار، بین اجتهاد این زمان با آن زمان فرقی نیست؛ لذا ادعای مغایرت مفهوم اجتهاد در امروز و صدر اول هم وجهی ندارد.<sup>۱</sup>

نتیجه اینکه؛ بر اساس آیه نفر، تفقه و انذار واجب کفایی است لذا لازمه این وجوب، تبعیت و حذر عملی عوام از فقهاء نیز واجب گردیده است. توجه به این نکته ضروری است که نگاه اولین اسلام بر تفقه بوده و کسانی را که از استعانة تفقه برخوردارند را بر این امر دعوت کرده است. از سویی باب تقلید را باز گذاشته و رجوع مقلدین به هر کدام از فقهاء که دارای اعلیمت می‌باشد را باز گذاشته است تا مردم بتوانند به تشخیص آگانه خود، احکام‌شان را از آنان دریافت نمایند. لذا میتوان همین نوع از تقلید که بر پایه علم و آگاهی می‌باشد را نوعی از تفقه در مرحله نازل‌تر دانست.

آیا طبق آیه قرآن، تقلید از فقهاء ممنوع است؟!

قرآن کریم می‌فرماید: « وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ »<sup>۲</sup> یک عده آنها همان مردم بی سواد و نادان بودند که از کتاب آسمانی خود چیزی جز یک رشته خیالات و آرزوها نمی‌دانستند و دنبال گمان و وهم می‌رفتند.

---

<sup>۱</sup> التنتیح فی شرح العروة الوثقی، ص ۸۸ و تهذیب الاصول، ج ۳، ص ۱۶۷.

<sup>۲</sup> بقره، ۷۸.

این آیه در مقام مذمت عوام و بی سوادان یهود است که در اصول دینی خود از علماء و پیشوایان خود پیروی و تقلید می کردند. در ذیل این آیه آمده است: شخصی به امام صادق (علیه السلام) عرض می کند که عوام و بی سوادان یهود راهی نداشتند جز اینکه از علماء خود هر چه می شنوند قبول کنند و پیروی نمایند. اگر تقصیری هست، متوجه علماء یهود است. چرا قرآن کریم عوام الناس بیچاره را که چیزی نمی دانستند و فقط از علماء خود پیروی می کردند را مذمت می کند؟ چه فرقی بین عوام یهود و بین عوام ما هست؟ اگر تقلید و پیروی عوام از علماء مذموم است پس عوام ما نیز که از علماء ما پیروی می کنند باید مورد ملامت و مذمت قرار گیرند. اگر آنها نمی بایست قول علماء خود را بپذیرند اینها نیز نباید بپذیرند.

حضرت فرمود: «بَيْنَ عَوَامِنَا وَعُلَمَائِنَا وَعَوَامِّ الْيَهُودِ وَعُلَمَائِهِمْ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَتَسْوِيَةٌ مِنْ جِهَةٍ أَمَّا مِنْ حَيْثُ اسْتَوَوْا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَمَّ عَوَامَّنَا بِتَقْلِيدِهِمْ وَعُلَمَاءَهُمْ كَمَا ذَمَّ عَوَامَّهُمْ وَأَمَّا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا فَلَا» عوام و علماء ما و علماء یهود از یک جهت فرق دارند و از یک جهت مثل هم اند. از آن جهت که مثل هم می باشند، خداوند عوام را نیز به آن نوع تقلید از علماء مذمت کرده و اما از آن جهت که فرق دارند نه. آن شخص عرض کرد: یا ابن رسول الله توضیح بدهید. فرمود: عوام یهود علماء خود را در عمل دیده بودند که صریحاً دروغ می گویند، از رشوه پرهیز ندارند، احکام و قضاءها را به خاطر رو درباستیها و رشوهها تغییر می دهند، می دانستند



که درباره افراد و اشخاص عصیبت به خرج می‌دهند، حب و بغض شخصی را دخالت می‌دهند و حق یکی را به دیگری می‌دهند. آنگاه فرمود: به حکم الهامات فطری عمومی که خداوند در سرشت هر کس تکوینی قرار داده می‌دانستند که هر کس که چنین اعمالی داشته باشد نباید قول او را پیروی کرد، نباید قول خدا و پیغمبران خدا را با زبان او قبول کرد و به همین منوال است حال عوام ما، این‌ها نیز اگر در فقهاء خود، اعمال خلاف، تعصب شدید، تزاحم بر سر دنیا، طرفداری از طرفداران خود هر چند ناصالح باشند، کوبیدن مخالفین خود هر چند مستحق احسان و نیکی باشند، اگر این اعمال را در آنها حس کنند و باز هم چشم خود را ببندند و از آنها پیروی کنند عیناً مانند همان عوام یهودند و مورد مذمت و ملامت هستند و فرمودند: «أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلَّدُوهُ» و اما هر یک از فقهاء که خوددار و حافظ دین خود و مخالف هوای نفس و مطیع فرمان مولای خود باشد باید عوام از او تقلید کنند.<sup>۱</sup>

نکات این روایت عبارتند از:

- تقلید از فقیه جامع شرایط جایز بوده و اگر فقیهی که از شرایط اخلاقی مذکور در روایت برخوردار نباشد، قابل تقلید نمی‌باشد.

---

<sup>۱</sup> احتجاج طبرسی، ج ۲ ص ۴۵۷.

• لام در « فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَالُوا » همانند لام در « وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا<sup>۱</sup> » برای تکلیف است که در صورت جمع شدن شرایط، حق ثابتی از جانب مردم برای خداوند ایجاد می‌گردد. لذا در صورتی که شرایط تقلید و شرایط حج برای هر کدام از عوام فراهم شد، بایستی آن را پذیرفته و انجام دهند.

ممکن است برخی با ایراد گرفتن به اینکه اگر فقهاء سخن دین را می‌گویند پس چرا در برخی مسائل با یکدیگر اختلاف دارند؟ لذا جهت تبیین بحث به علل و ریشه‌های اشاره می‌گردد:

دلیل اول: اختلاف در ناقلان و راویان احکام؛ در زمان حضور معصومین (علیهم السلام) یا در زمان نزدیک به عصر آنان، سند و مدرک روایات و شناخت راویان احادیث، کمتر مورد نیاز بود، زیرا احادیث و احکام را یا از خود معصوم علیه السلام می‌پرسیدند و یا راوی و ناقل آنها را به جهت نزدیکی زمانی با معصوم، می‌شناختند. اما در زمانهای بعد، روایات و احادیث با واسطه‌های زیادی نقل می‌شد. و اشخاصی مانند ابوهریره‌ها نیز گاهی تا حدود چهار هزار حدیث دروغی را جعل می‌کردند. از این رو مجتهدی که می‌خواهد طبق حدیث و روایتی فتوا دهد، باید راویان و ناقلان آن را بشناسد و به معتبر بودن سند روایات پی ببرد و نیز به علم

---

<sup>۱</sup> آل عمران، ۹۷.

«حدیث» و «رجال» آگاهی داشته باشد. همین تحقیق در سند احادیث و شناخت راویان آنها (علم رجال)، باعث می شود که گاهی یک حدیث به نظر مجتهدی صحیح و معتبر باشد؛ اما همین حدیث در نظر مجتهد دیگر از صحت و اعتبار برخوردار نباشد و در نتیجه موجب اختلاف فتوا بین آنان گردد.

دلیل دوم: اختلاف در معانی و مفاهیم احکام؛ گاهی بعضی از آیات و روایات از نظر کلمات، جملات و ترکیبات، به گونه ای است که در معانی و مفاهیم آنها، احتمالات مختلفی داده می شود. بدین جهت در معانی و مفاهیم احکام، بین مجتهدان اختلاف نظر و در نتیجه اختلاف فتوا به وجود می آید؛ مثلاً در آیه مربوط به تیمم «... فلم تجدوا ماءً فتيمموا صعيدا طيبا؛ در صورتی که برای طهارت به آب دسترسی نداشتید، بر «صعيد» پاکیزه تیمم کنید»؛ در معنا و مفهوم کلمه «صعيد»، اختلاف نظر پیش آمده که آیا معنای «صعيد» فقط خاک است یا معنای آن تمام چیزهایی است که پوسته ظاهری زمین را تشکیل می دهد (مانند سنگ، شن، ریگ و جز آن). از این رو در این که بر چه چیزهایی تیمم کردن صحیح است و یا غیر صحیح، بین مجتهدان اختلاف فتوا به وجود می آید.

دلیل سوم: اختلاف در مصادیق و موضوعات احکام؛ گاهی مجتهدان در خود حکم شرعی با یکدیگر اتفاق نظر دارند؛ اما در مصادق و موضوع حکم اختلاف پیدا می کنند؛ مثلاً اگر بر بدن یا لباس نمازگزار خونی باشد

که مقدار آن کمتر از «درهم» است، نماز صحیح می باشد. در زمانی که این حکم از سوی معصوم (علیه السلام) صادر شده، درهم در میان مردم معمول بوده است و همه اندازه آن را می دانسته اند. اما در زمان های بعد به جهت عدم آگاهی از اندازه درهم آن روز، اختلاف نظرهایی به وجود آمده است که آیا اندازه درهم، مساوی با گودی کف دست است، یا سرانگشتِ ابهام، و وسطی و یا سبّابه. همین اختلاف نظر در مصداق و موضوع حکم، باعث اختلاف فتوا در حکم شرعی آن شده است.

دلیل چهارم): اختلاف در مقاصد و اهداف احکام، چون در زمان ائمه اطهار (علیهم السلام) و طبقه اول راویان احادیث و ناقلان احکام شرعی، حکومت و قدرت در دست مخالفان شیعه بوده است. از این رو آنان نمی توانستند، در همه جا احکام «واقعی» الهی را بدون پرده بیان کنند و به اصطلاح رعایت تقیه می کردند. همین امر موجب شده است تا بعضی از احادیث با بعضی دیگر، توافق نداشته باشند و مقصود و هدف اصلی معصوم علیه السلام فهمیده نشود. یکی از کارهای فقیهان و مجتهدان؛ این است که چنین احادیثی را که در نظر نخستین با یکدیگر منافات و تعارض دارند، با هم جمع کنند تا مقصود و هدف اصلی آنها معلوم و شناخته شود. در نتیجه، آنها را مأخذ و دلیل فتوای خود قرار دهند. گاهی در جمع بین احادیث و وفق دادن یک حدیث با حدیث دیگر، در میان آنان اختلاف نظر پیش می آید و همین موجب تفاوت فتوای آنان می گردد.

با در نظر گرفتن این چهار علت، گاهی بین مجتهدان و مراجع تقلید، اختلاف فتوا پیش می‌آید و این دلیلی محکم بر پویایی فقه تشیع است. برخلاف فقه اهل سنت که پاسخی برای احکام مستحدثه ندارند زیرا از نعمت مرجعیت محروم می‌باشند.

### نتیجه بحث

بعد از پذیرفتن مبدأ هستی و ارسال انبیاء و این که بندگان خدا بی هدف آفریده نشده‌اند، عقل اقرار می‌کند که اطاعت از خدا ضروری و نافرمانی او موجب خروج از بندگی است و کیفیت اطاعت احکام الهی مبتنی بر علم به احکام است و این علم یا از طریق شنیدن سخن معصوم (علیه السلام) و یا به اجتهاد و یا با تقلید حاصل می‌شود، راه اول برای مردم زمان غیبت ممکن نیست و راه دوم برای عموم مردم میسر نیست، پس عقل حکم می‌کند که باید تقلید کرد و به مجتهد رجوع نمود. علاوه بر آن، آیات و روایات نیز بر این تقلید تأکید دارند، لذا تقلید از فقیه جامع شرایط برای فرد غیر فقیه به ضرورت عقل و نقل واجب است.

خادم مکتب امام صادق (علیه السلام)

علی محمدی هوشیار